

مرزهای قدرت شاهان در دوره‌ی هخامنشیان

رضا موسوی
دانشگاه آزاد اسلامی - نور

اشاره:

در برابر قدرت و اختیارات گسترده‌ی شاهان هخامنشی، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. خاندان شاهی و اشراف

«خاندان شاهی» به خانواده‌ای اطلاق می‌شد که شاه هخامنشی از میان آن برخاسته و به علت انتساب به سردودمان این سلسله به نام «هخامنش»، خویشان را هخامنشی خوانده است [ر. ک: شارب، ۱۳۴۶، لوحه آرمنه و آرشم در همدان و کتیبه‌ی داریوش یکم در بیستون، ستون ۱، بندهای ۲ و ۳] این افراد به علاوه‌ی زنان، خواجهگان و خدمتکارانی که بخشی از حرم سرای شاهان را تشکیل می‌دادند، به نسبت شدت و ضعف قدرت شاهان در دوره‌های گوناگون فرمانروایی سلسله‌ی هخامنشی، در امر سیاست کشور تأثیرات مهم و انکارناپذیری داشته‌اند. زنان قدرتمند درون این خاندان، هم چون ملکه و بانوان درجه‌ی اول، همان‌گونه که آشیل در نمایش‌نامه‌ی «ایرانیان» از آنان نام برده است، به عنوان «انبار خداوندگاران در همسری و در مادری، مادر خداوندگار دیگر» [آشیل، ۱۳۷۰: ۱۰۵] در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات شاهان دخالت می‌کردند.

این فرضیه که در شاهنشاهی هخامنشی، شاه در رأس هرم قدرت قرار داشت و محور همه‌ی تحولات کشور به شمار می‌رفت، این نکته را به ذهن متبادر می‌کند که هیچ عامل و مانعی قدرت بی‌حد و حسابش را محدود نمی‌ساخت و او در کشور تحت فرمان خویش، فعال مایشا به شمار می‌رفت. اما در عمل این‌گونه نبود و این قدرت به ظاهر بی‌حد و مرز، در مسیر حرکت خویش با موانع و محدودیت‌هایی مواجه بود که حتی شاهنشاهان بزرگ این سلسله، نظیر کوروش و داریوش نیز در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آوردند و خویشان را ملزم به رعایت آن-ولو به صورت صوری و برای جلب نظر رعایای تحت فرمان خود- می‌دیدند. به عبارت دیگر، اگرچه، قدرت و اختیارات شاهان نامحدود تلقی می‌گردید، ولی در عمل همان اصولی که به سلطنت یک شاه در چشم رعایایش مشروعیت می‌بخشیدند، در جای خود به صورت عواملی بازدارنده و محدودکننده در برابر قدرت او قدرمی‌افراشتند و وی را ملزم به رعایت هنجارهای ویژه‌ای می‌کردند.

در یک تقسیم‌بندی کلی، برای بررسی عوامل و موانع بازدارنده

هرودوت، در کتاب خویش یکی از دلایل حمله‌ی کمبوجیه به مصر را تحریک مادر او کساندانه^۱ دانسته [هرودوت، ۱۳۶۸: ۱۹۲] و همین‌طور یکی از علل اصلی حمله‌ی داریوش اول به یونان را توصیه‌ی همسرش آتوسا^۲ که دختر کوروش بود، ذکر کرده است [همان، ص ۲۴۵]. در سنت حاکم بر این عصر، «ملکه بانوی حرم بود و حق داشت که تاج بر سر گذارد. در زمان پادشاهان ضعیف‌النفسی چون داریوش دوم و اردشیر دوم، زنان در امور سیاسی دخالت می‌کردند [مشکور، ۱۳۴۵: ۲۱]. چنان‌که طبق اظهارات منابع این دوره، پروشات^۳، همسر داریوش دوم، در دربار از چنان قدرت و نفوذی برخوردار بود که نه تنها توانست جان فرزند خویش، کوروش کوچک را (به خاطر سوء قصد علیه برادرش اردشیر دوم که بنا به وصیت پدر به شاهی رسیده بود) از مجازات اعدام رهایی بخشد، بلکه بر اثر نفوذ فوق‌العاده‌ی خویش در دربار، موجبات حکمرانی او را در ایالت بسیار مهم آسیای صغیر فراهم آورد [ر. ک: پلوتارک، ۱۳۳۶، ج ۴: ۴۸۱-۴۷۹؛ کسنوفون، ۱۳۷۵: ۷۱-۷۰].

تاریخ این سلسله، به خصوص نیمه‌ی دوم آن، مملو از گزارش‌هایی است که در آن، اهل حرم شاهان و حتی خواجگان درباری، برای کسب قدرت و نفوذ بیشتر و یا برای بر تخت نشاندن شاهزادگان مورد نظر خویش، به جنگ و ستیز با یکدیگر برخاسته و ضمن این درگیری‌ها، شاهزادگان بسیاری را قربانی مطامع خود ساخته‌اند [ر. ک: کورت، ۱۳۷۸: ۷۶؛ و یسهوفر،

۱۳۷۷: ۵۶]. بدین خاطر، بعد از مرگ هر شاهنشاه، از میان شاهزادگان خواهان تاج و تخت، تنها شاهزاده‌ای موفق به جلوس بر تخت سلطنت می‌شد که در میان اهل حرم در درون خاندان شاهی، از پشتیبانان و مدافعان قدرتمندتری برخوردار باشد. به همین سبب، شاهزادگانی که از امتیازات برابر برخوردار بودند، از مدت‌ها قبل زمینه را برای دخالت بیشتر آنان در اداره‌ی امور کشور فراهم می‌ساختند.

به غیر از خاندان شاهی، گروه‌های دیگری نیز وجود داشتند که در تحدید قدرت شاهان هخامنشی نقش مؤثری ایفا می‌کردند و پادشاهان مذکور در امور مهم کشور، آنان را طرف مشورت خویش قرار می‌دادند. این گروه که به عنوان «اشراف» از آنان می‌توان نام برد، عبارت بودند از رؤسای قبایل و بزرگان خانواده‌های پارسی. «زیرا که آریاییان اولیه به صورت قبیله‌های مستقلی بودند و حتی وقتی هم که ایران به صورت واحد سیاسی متحد و بزرگی درآمد، رؤسای هر یک از این قبایل در حوزه‌ی جغرافیایی خود از قدرت اقتصادی و سیاسی نسبی برخوردار بودند. قدرت و نفوذ آن‌ها بسیار گسترده بود

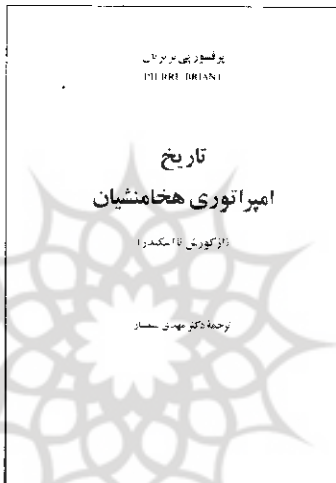
و آن‌ها بودند که کوروش را به شاهی برگزیدند» [رجایی، ۱۳۷۵: ۹۷]. هم چنین، «پیوند و هم بستگی خاندان‌های بزرگ پارسی با رؤسای این خاندان‌ها، وسایل و ابزار کارآمدی برای دخالت در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده است» [بریان، ۱۳۵۹، ج ۱: ۷۱۱]. زیرا که آنان به صورت واسطه میان مردم و دربار در جریان اداره‌ی کشور دخالت می‌کردند و در این راستا، «اعتبار و اقتدار شاهنشاه در صورتی بی‌خدشه می‌ماند که آنان موفق می‌شدند، اشرافیت پارسی را به گرد خود آورند و با خود مرتبط سازند» [همان، ج ۲، ص ۱۶۰۶].

بعد از مرگ کمبوجیه و در جریان حکومت نافرجام گئوماتای مغ، میزان دخالت اشراف و بزرگان قوم پارس در امور سیاسی کشور بیش از هر زمان دیگر، جلوه یافت. زیرا زمانی که آن‌ها دریافتند، هدف اصلی اصلاحات مغ غاصب (یا به قول برخی از مورخان جدید بردیای واقعی)، حذف امتیازات متعدد آنان است، در ضمن کودتایی که با یاری یکدیگر ترتیب دادند، او را از میان برداشتند و داریوش اول را به عنوان جانشین کمبوجیه بر تخت سلطنت هخامنشی نشاندهند [ر. ک: داندامایف، ۱۳۶۶: ۳؛ Gershevitch, 1933: 217].

پس از این ماجرا، این هفت تن از بزرگان کشور که به قول یوستی، هم چون هفت «امشاسپند» اطراف اهورامزدا، داریوش را احاطه کرده بودند [یوستی، ۱۳۱۴: ۱۸]، در جهت برقراری مجدد امتیازات خود با او به توافق رسیدند. یکی از مفاد مورد توافق آن بود که شاه باید از میان خانواده‌ی آنان همسر اختیار کند [هرودوت، ۱۳۶۸: ۲۲۱].

نتیجه‌ی چنین توافقی آن بود که بزرگان مذکور می‌توانستند، از طریق دختران خود در درون حرم سرای شاهان، در سیاست‌گذاری‌های آنان دخالت کنند و نیز راه نفوذی برای خویش در دربار بگشایند. به خاطر نقش مهم و قابل توجه این افراد در دولت هخامنشی است که داریوش در کتیبه‌ی بیستون، ضمن نام بردن از یکایک افرادی که او را در براندازی گئوماتای مغ یاری رسانده‌اند، از جانشین خود می‌خواهد که دودمان آنان را نیک نگه داری کند [شارپ، ۱۳۴۶، کتیبه‌ی داریوش در بیستون، ستون ۴، بندهای ۱۸ و ۱۹].

از دیدگاه داریوش، دوام و قوام این امپراتوری زمانی امکان‌پذیر بود که خاندان‌های مذکور با آن سر سازش و همکاری داشته باشند. لذا به شاه بعد از خود توصیه



می‌کند: «اگر چنین فکر کنی که از دیگری نترسم، این مردم پارسی را محفوظ بدار. اگر این مردم پارسی محفوظ باشند، از این پس تا دیرترین [زمان]، شادی ناگسستنی از اهورامزدا بر این خاندان سلطنتی فرو خواهد رسید» [همان، کتیبه‌ی داریوش اول در تخت جمشید (DPE)، بند ۳].

بنابراین، با توجه به نقش قدرتمند اشراف در ساختار حکومتی هخامنشیان، شاهان بزرگ این سلسله همواره آنان را مدنظر خویش قرار می‌دادند و در جریان اداره‌ی مملکت با آن‌ها مشورت می‌کردند. هم‌چنین، آنان «از پرداختن مالیات معاف بودند» [کخ، ۱۳۷۷: ۷۰] و همان‌گونه که هگل بیان کرده است: «شاهنشاه در سرزمین نیایی پارس و در میان پارسیان، هم‌چون دوستی در میان دوستان بود

و گویی همپایگانش پیرامون او گرد آمده بودند» [هگل، ۱۳۳۶: ۳۱۲]. برخی از همین دوستان

که با عنوان «شهربان» در ایالات امپراتوری هخامنشی به حکومت می‌پرداختند، از چنان

قدرتی برخوردار بودند که محدودیت‌های کوروش و داریوش در عمل بی‌تأثیر بوده است [هیگنت،

۱۳۷۸: ۳۱۲]. چنان‌که به گفته‌ی هردوت، برخی از همین والیان در آسیای صغیر با کمک

برخی از اشراف صاحب نفوذ در دربار، علی‌رغم میل باطنی خشایارشا او را واداشتند به یونان

لشکرکشی کنند [ر. ک: هردوت، ۱۳۶۸: ۳۶۰-۳۵۲؛ پیرنیا، بی‌تا، ج ۱: ۷۱۴-۷۱۳].

زیرا طبق اظهارات همین مورخ، آن‌ها در صورت عدم موافقت و همراهی شاهان با عقاید و نظراتشان، می‌توانستند با

استفاده از نفوذ قدرت و اعتبار خویش، همان‌گونه که با کمک داریوش، شاه وقت (گئوماتایا بردیا) را به قتل رساندند، در مورد هر

شاه دیگری این عمل را تکرار کنند.

برای جلوگیری از این اتفاق، و نیز برای برخورد با اقدامات استقلال‌طلبانه‌ی این طبقه در ایالات و عدم سوق یافتن ساختار

حکومت توسط آنان به سوی نظام «الیگارش‌ی»، همان‌گونه که بعد از مرگ کمبوجیه و ماجرای جانشینی او در میان همراهان داریوش بر

سر آن بحث و مجادله شد [هردوت، ۱۳۶۸: ۲۲۰-۲۱۸؛ داندامایف، ۱۳۷۳: ۲۴۱]، شاهان هخامنشی به تدابیر متعددی

دست‌یازیدند که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) تقسیم مسئولیت‌ها در ایالات بدین ترتیب که مسئولیت جمع‌آوری مالیات، فرماندهی نظامی و حکومت سیاسی آن، در دست افراد جداگانه‌ای قرار داشت.

ب) فرستادن مأموران مخفی از مرکز شاهنشاهی به ایالات مذکور، با عنوان «چشم‌ها و گوش‌های شاه»، تا هرگونه تحرک

استقلال‌طلبانه والیان را به مرکز گزارش کنند.

ج) برخورد قهرآمیز و آمیخته با خشونت با اشراف که این امر نه تنها

مصادره‌ی اموال، بلکه در بسیاری از موارد مرگ آن‌ها را نیز در پی داشت. چنان‌که گزارش‌های هردوت در مورد صدور فرمان

بازداشت و زنده‌به‌گور کردن ۱۲ تن از پارسیان والانسب توسط کمبوجیه در مصر [هردوت، ۱۳۶۸: ۲۰۷] و اعدام اینتافرئس^۲ و

خانواده‌اش به امر داریوش اول به بهانه‌ی تخلف در ادای احترام نسبت به مقام شاهی [همان، ص ۲۳۲]، و نیز گزارش کتزیاس^۳ در

مورد صدور فرمان اعدام بغابوخش^۴ از جانب اردشیر اول به بهانه‌ی این‌که قصد کشتن شاه را داشته است [پیرنیا، بی‌تا، ج ۲: ۹۳۴]،

و مواردی نظیر آن را می‌توان در راستای همین عملکرد به حساب آورد. لازم به یادآوری است، به غیر از اشخاصی که از خاندان شاهی

و طبقه‌ی اشراف در مجالس بحث و مشاوره‌ی شاهان هخامنشی شرکت می‌کردند و در

تصمیم‌گیری آن‌ها نقش داشتند، افراد دیگری نیز در این مجالس حضور می‌یافتند و پادشاهان

مذکور به آرا و نظریات آنان در مورد مسائل گوناگون توجه نشان می‌دادند. این افراد عبارت

بودند از شاهان بیگانه و مخلوع و مغلوبی همانند کرزوس^۵، پادشاه مغلوب لودیبه که در دربار

کوروش و کمبوجیه حضور داشت و یا فراریان و تبعیدشدگانی مثل هیستیا^۶ و میلث^۷ در دربار

داریوش اول، و تمیستوکلس^۸، سردار آتنی در دربار اردشیر اول، و پزشکیانی هم‌چون

دموکدس^۹ و کتزیاس که در دربار داریوش و خشایارشا به طبابت اشتغال داشتند. این امر سیاستی بود از جانب

کوروش کبیر «برای این‌که حسن توجه محافل معینی از کشورهای مفتوحه و بزرگان و اعیان آن ممالک را به سوی خود جلب نماید»

[دیاکونوف، ۱۳۷۰: ۳۹۰؛ احتشام، ۱۳۵۵: ۴۱]. این روش در میان شاهان هخامنشی مرسوم بود و آنان در پیروی از این سیاست

همواره افرادی را که از ملیت‌های متفاوت و دارای تخصص‌های گوناگون بودند، در دربار خود می‌پذیرفتند و از مشورت و رایزنی با

آنان سود می‌بردند.

۲. دین، آداب و رسوم و سنت‌های اجتماعی

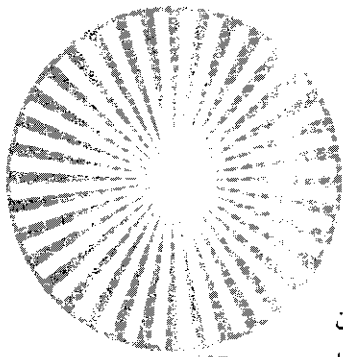
در میان جوامعی که بعد از ورود آریاییان اولیه به درون فلات ایران شکل گرفتند، کمابیش همان دینی حاکم بود که اقوام مذکور از

بدو ورود به این سرزمین با خود آورده بودند. گرچه بررسی خط سیر تحولات مذهبی آن‌ها از زمان سکونت در مسکن اولیه‌شان تا تشکیل

حکومت هخامنشی، کار ساده‌ای نیست، اما با بررسی منابع اندک مربوط به این دوره می‌توان گفت که این مردمان تازه‌وارد، در اعتقادات

خویش نسبت به خدا یا خدایان قوم و نیز آداب و رسوم قبیله‌ای و





سیاسی کشور به عنوان عاملی بازدارنده و محدودکننده قدرت شاهان محسوب می شدند و در این راستا، هر شاهی برای کسب مشروعیت و پشتیبانی در میان توده های مردم، می باید در جهت جلب موافقت و رضایت آن ها بکوشد. آنان در طول تاریخ هرگاه در موقعیت مناسبی قرار می گرفتند، به صورت عامل تعدیل کننده ی قدرت شاهان و زمانی

به صورت مدعیان کسب تاج و تخت در می آمدند و هر وقت که می توانستند، اعمال نفوذ خویش را به حدی

گسترش می دادند که عزل و نصب پادشاهان به دست آنان صورت می گرفت و یا موجب اغتشاش در داخل کشور می شدند. لذا پادشاهان، یا مجبور بودند که اقدامات خویش را با آنان هماهنگ سازند و یا به حدی آن ها را تضعیف کنند که خطرات مخالفتشان برای تاج و تخت مرتفع شود. در غیر این صورت، مخالفت پیشوایان مذهبی برای آن ها نتایج شومی به بار می آورد [رضاقلی، ۱۳۷۷: ۴۷-۴۶].

در «سیاحت نامه»، منتسب به فیثاغورث آمده است: «رسم است که شاه در هر شهر بزرگ بخواهد اقامت کند، در آن شهر باید آداب مذهب را به جای آرد» [فیثاغورث، ۱۳۱۴: ۸۴]. این نکته ای است که همواره مورد توجه شاهنشاهان بزرگ هخامنشی قرار داشت؛ چنان که اقدامات کوروش در بابل، و کمبوجیه و داریوش در مصر، مصداق این ادعا به شمار می روند. هم چنین این امر که «شاهان هخامنشی در سنگ نبشته های خود، همواره با آن همه تأکید و تکرار از دین داری و دادورزی خویش سخن می گویند و در نقش هایی که به فرمان آنان بر سینه ی کوه ها کنده شده اند، در حال نیایش در برابر آتش مقدس دیده می شوند، در حقیقت نمودار اهمیتی است که این مسئولیت شاهی در نظر مردم ایران داشته است [مجیبی، ۱۳۵۲: ۶۸]. آن ها بدین وسیله به رعایای خویش نشان می دادند که در اقدامات خود تابع الهامات ایزدی و قواعدی هستند که در مذهب و سنت اجتماعی روا داشته شده است.

۳. قانون

براساس منابع این دوره، «سرچشمه های قوانین در ایران عصر

آیین های دینی شان، افراد پای بندی بودند. در چنین فضایی، آنان که امر فرمانروایی بر چنین مردمی را برعهده داشتند، به ناچار می باید شعائر دینی و آداب و رسوم قبیله ای را هر چند در ظاهر، رعایت می کردند. در این رابطه، «به زحمت می توان تصور کرد که آنان به رغم شدت عمل ها و تمایلات نفس سرکش و بی لگام، توانسته باشند نظامات محکم اجتماعی را، آن هم در میان مجموعه مردمی که از سنتی ترین جوامع بشری تلقی می شدند، به یکباره در هم ریزند» [شعبانی، ۱۳۶۹: ۱۴۱].

در تشکیل تمدن هخامنشی «نقش اصلی را می توان از آن سنت هایی دانست که قبایل آریایی از ماورای قفقاز و آسیای میانه و

استپ های آن نواحی، همراه خویش به این سرزمین وارد کردند. آنان در ضمن کشمکش های طولانی که قبل از تشکیل حکومت هخامنشیان با یکدیگر داشتند، شیوه هایی از خود برجانهادند که نه تنها ارکان حکومت هخامنشی براساس آن ها نهاده شد، بلکه همان شیوه ها باعث شدند، روابط میان خود آن ها در دوره ی هخامنشی آسان تر برقرار شود» [Tseretli, 1974: 105]. براساس سنت های مذکور، گرچه شاه در ظاهر دارای قدرت مطلقه بود، اما این بدان معنا نبود که او قدرت خود را به نحوی مستبدانه اعمال می کرد. بلکه او در مقام آفریده های اهورامزدا و به یاری او بر زمین فرمان می راند و ملزم به رعایت حدود قوانین اخلاقی-سیاسی خداوندی بود که او را

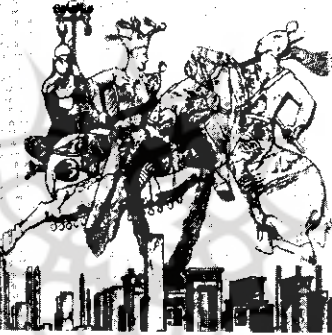
برای چنین مقامی برگزیده بود. [ر. ک: یسناها: هات ۴۱، بنده ۲۰، وهات ۴۸، بنده؛ مهرگان، ۱۳۵۱: ۳۹-۳۸؛ رجایی، ۱۳۷۵: ۱۰۰-۹۹].

در تعالیم زرتشت نیز، حکومت خوب و مورد تأیید اهورامزدا، حکومتی است که با داد، ایمان، خصایل نیکو و دانش و فرزاندگی توأم باشد [کورت، ۱۳۷۸: ۸۹] و شاهنشاهی که خود را نماینده اهورامزدا و مروج دین او در زمین می دانست، می باید به این موارد گردن نهاده و در اجرا و ترویج آن در کشور تحت فرمان خویش، بکوشد. براساس این اندیشه، «زندگی شاهنشاه عملاً در چارچوب تابوهای مذهبی، سخت محدود بود» [ادی، ۱۳۷۴: ۷۲]. شاهان بزرگ سلسله ی هخامنشی طی حکومت خود، نه تنها نسبت به آیین ها و آداب و رسوم پارسی و آریایی، بلکه در رابطه با آداب و رسوم و مذاهب ملل بیگانه نیز احترام خویش را ابراز می نمودند و «اطاعت از قوانین و آداب و سنن ملی ایران و ملت های تابع و احترام به ادیان و مقررات دینی در میان آن ها مورد علاقه ی کامل بود و تصرف در آن ها را به هیچ روی جایز نمی دانستند» [صفا، بی تا: ۹۵].

هم چنین، موبدان و پیشوایان مذهبی، همواره در کنار قدرت

پوشگاه علوم انسانی

آنا باسیس



هخامنشی» [ر. ک: شعبانی، ۱۳۶۹: ۹۰؛ فرای، ۱۳۷۷: ۱۹-۱۸]. و نیسز نحوه‌ی کارکرد هریک از آن‌ها در برابر قدرت و اختیارات شاهان هخامنشی را در سه محور می‌توان مورد بررسی قرار داد.

الف) منشأ طبیعی: که براساس آن هر انسانی از حقوق انسانی و حق زندگی در جامعه‌ای که به دنیا می‌آمده، برخوردار بوده است و در این زمینه، هیچ فردی حتی شاه، نمی‌توانست بدون دلیل و بهانه، این حق را از آنان سلب کند. چنان‌که مجازات نفس افراد، حتی از طبقات پایین اجتماع، در محاکم قضایی، و در حضور داوران شاهی صورت می‌گرفت.

ب) منشأ عرفی: قوانینی که منشأ عرفی داشتند، عبارت بودند از مجموعه قواعد و مقرراتی که براساس دین، سنن اجتماعی، آداب و رسوم و شیوه‌های قومی وضع می‌شدند. در این زمینه، شاهان هخامنشی ملزم به رعایت قوانین مذکور بودند و در اندیشه‌ی سیاسی این دوره «اطاعت امر شاهان از این رو واجب شده بود که آنان از جانب خداوند به تمشیت امور خلق و نگاه‌داشتن حدود و قوانینی که به صلاح کار مردمان می‌انجامید، مشغول بودند» [صفا، ۱۳۴۶: ۷۸]. لذا در مقام حافظ قوانین ایزدی و مقررات اجتماعی، یکایک افراد جامعه «از آنان توقع داشتند که عادات کشور را رعایت کنند» [سایکس، ۱۳۳۵، ج ۱: ۲۲۶]. یا به گفته‌ی هگل، آنان می‌باید هم چون «شاه‌پدر»^{۲۲}ی، ضمن رهبری افراد پیرامون خود، اعتبار آن‌چه را که اخلاقی و گوهری بود، نگاه‌دارند [هگل، ۱۳۳۶: ۷۲]. از منظر دینی نیز، یکی از شرایط مشروعیت‌یابی و بهره‌مندی از «قره ایزدی» توسط شاهان، اجرای قوانین جامعه از جانب آنان بود. زیرا که خداوند امر به اجرای این قوانین داده و تقویت و تأیید پادشاهان از جانب او، در صورتی تحقق می‌یافت که از آن‌ها پیروی کنند [کناوت، ۱۳۵۵: ۵۹]. در این رابطه، «اجرای قانون دلیل بر درست‌کرداری و راستی پادشاهان بود و عدم اجرای آن، دلیل بر نادرستی و ناراستی آن‌ها» [ادی، ۱۳۷۴: ۷۳].

قوانین مورد اشاره، از ضمانت‌های اجرایی و قدرت نفوذ بسیار بالایی در جامعه‌ی عصر هخامنشی برخوردار بودند. چنان‌که در «تورات» آمده است: «شریعت مادیان و پارسیان منسوخ نمی‌شود» [تورات، کتاب دانیال نبی، باب ۶، آیه‌ی ۱۴]. ارسطو، حکیم بزرگ یونان باستان که دولت بزرگ هخامنشی را به عنوان عظیم‌ترین الگوی سیاسی عصر خویش پیش رو داشت، در کتاب «سیاست» خود یکی از دلایل تباهی حکومت پادشاهی را، خودکامگی شاهان و شکستن حرمت قوانین کشور از جانب آنان ذکر کرده است [ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۴۵]. کسنوفون^{۲۳} نیز در کتاب «کوروش‌نامه»، در رابطه با اجرای قوانین اجتماعی در پارس، روایتی را نقل کرده است که بیانگر شدت

و قوت اجرای قوانین مذکور در آن سرزمین است. در این روایت، ماندانا^{۲۴}، مادر کوروش کبیر و دختر آستیاگ^{۲۵} پادشاه ماد، در ضمن توصیه‌های مادرانه خطاب به فرزند خردسالش که در دربار مادها می‌زیست، می‌گوید: «در پارس پدرت آن‌چه را که قانون مملکت اجازه می‌دهد، همان می‌کند و از هر چه نسبت به آن نهی شده است، احتراز می‌جوید. او در کارها از قانون پیروی می‌کند، نه از هواهای نفسانی. اگر می‌خواهی که در مراجعت به مملکت خود زیر ضربه‌های تازیانه هلاک نشوی، از پدر بزرگت ستم‌پیشگی نیاموز و پرهیز از آن‌که برای خود بیش از دیگران سهمی قائل شوی» [کسنوفون، ۱۳۵۰: ۱۷].

بنابراین به علت همین سخت‌گیری‌ها و دقت در اجرای قوانین بود که شاهان قدرتمند هخامنشی در انجام مقاصد خویش، درصد برمی‌آوردند تا با روش‌های قانونی و معمول جامعه بدان‌ها مبادرت ورزند و چه بسا که در این روش، «داوران (دادرسان) شاهی درباره‌ی مسائل قضایی و چگونگی عرف و عادات مردم آنان را راهنمایی می‌کردند» [عنایت، ۱۳۷۸: ۴۲]. چنان‌که کمبوجیه در یک مورد ازدواج، با استفاده از نظریات و راهنمایی همین قضات شاهی به مقصود خویش نائل گشت» [هرودوت، ۱۳۴۰، ج ۳: ۴۶-۴۵]. و در ضمن این عمل نشان داد که گرچه شاه شاهان است، اما برای قانون احترام قائل است و می‌کوشد بر طبق آن عمل کند [بویس، ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۱۷].

بر همین منوال، پافشاری داریوش در کتیبه‌هایش مبنی بر هخامنشی معرفی کردن خویش، بیشتر به این دلیل بود که او می‌خواست، قوانین ایرانیان را بی‌اعتبار نکند. به سنن پیشین و عملکرد نیاکان خود احترام بگذارد و خود را شاه قانونی و از تخمه‌ی هخامنشیان بداند. علی‌رغم این که قدرت و حکومت را در اختیار خویش داشت، کوشید تا با روشن نمودن نسب‌نامه‌ی خود و هم‌چنین به واسطه‌ی ازدواج با دختران کوروش، خلأ قانونی حکومت خویش را پر کند و بدان مشروعیت بخشد [خدادادیان، ۱۳۷۴: ۱۰۵].

به همین نحو، براساس باور عمومی حاکم بر این عصر، رعایت قوانین و آداب و رسوم ملل بیگانه نیز برای پادشاهانی که به عنوان فاتح وارد آن سرزمین‌ها می‌شدند، امری ضروری به‌شمار می‌رفت. رعایای ساکن در آن سرزمین‌ها، در صورتی در برابر آنان سر تسلیم فرود می‌آوردند که قوانین و سنن رایج آن‌ها مورد احترام قرار می‌گرفت. اگر پادشاهی برخلاف این شیوه عمل می‌کرد، ممکن بود دچار حوادث و مشکلات ناگواری شود. چنان‌که هرودوت، علل گرفتاری‌های متعدد کمبوجیه در سرزمین مصر را به این دلیل می‌داند که او گاو مقدس (آپیس = Apis) مصریان را کشت و شعائر مذهبی آنان را تمسخر کرد [هرودوت، ۱۳۴۰، ج ۳: ۴۶-۴۵]. از دیدگاه این مورخ، احترام به عادات و رسوم و قوانین ملل و

اقوام برای پادشاه امری ضروری به شمار می‌رفت. زیرا که هر قوم و ملتی، قوانین و عادات و رسوم خود را، بهترین قوانین و عادات و رسوم زمان خود می‌دانست [همان، ص ۶۷].

ج) منشأ حکومتی: که عبارت بود از فرمان‌ها و اوامر و نواهی شاهان هخامنشی. شاه می‌توانست برای اداره‌ی کشور خویش، با توجه به شرایط و موقعیت‌های موجود و «با اشاره به خواست

اهورامزدا، قوانین تازه‌ای وضع کند [داندامایف (تاریخ سیاسی و اقتصادی...)]، (۱۳۶۶: ۵) و در عمل نیز تمامی فرمان‌ها و دستورالعمل‌هایی که از جانب او برای اداره‌ی امور کشور صادر می‌شد، هم‌چون سایر قوانین حاکم بر جامعه و در مواردی شدیدتر از آن به اجرا درمی‌آمد. داریوش در کتیبه‌ی بیستون، ضمن ذکر نام کشورهای تحت فرمان خویش آورده است: «این کشورها به قانون (دات = Data) من احترام گذاشتند و به سخنانی که از جانب من به آن‌ها گفته شد، عمل کردند» [شارپ، ۱۳۴۶: کتیبه‌ی داریوش اول در بیستون، ستون ۱، بند ۸].

همین پادشاه مجدداً در کتیبه‌هایی که از خود در نقش رستم و شوش به جای نهاده، در رابطه با اقوام ملت‌های تابع شاهنشاهی خود اظهار داشته است: آن‌چه از طرف من به آن‌ها گفته شد، آن را کردند. قانون من (است) که ایشان را نگاه داشت [همان، کتیبه‌های داریوش اول در نقش رستم (Dna) بند ۳ و کتیبه‌ی داریوش اول در شوش (Dse)، بند ۳]. فرزند او، خشایارشا نیز به تقلید از پدر همین مطالب را در یکی از کتیبه‌های خود تکرار کرده است [همان، کتیبه‌ی خشایارشا در تخت جمشید (Xph)، بند ۳]. اما نکته‌ای که در این زمینه باید توجه قرار گیرد، این است که شاهنشاهان هخامنشی به عنوان مصدر قوانین مذکور مدنظر رعایای خود بودند. لذا این قوانین در صورتی در درون کشور مقبولیت تام می‌یافتند و از ضمانت اجرایی کامل برخوردار می‌شدند که خود شاهان در مقام بانیان و حامیان مقتدر آن‌ها، در عرصه‌ی عمل نسبت به سایرین پیشگام باشند.

در این رابطه، افلاطون در کتاب «قوانین» خود آورده است: «داریوش قوانینی وضع کرد و به هم‌وطنانش اطمینان داد که کشورش را طبق آن قوانین اداره خواهد کرد» [افلاطون، ۱۳۵۷، ج ۷: ۲۱۲۲]. بنابراین براساس آن‌چه که از منابع مربوط به عصر هخامنشی بر می‌آید، می‌توان گفت که او نخستین شاهنشاهی است که قوانین درون امپراتوری خویش را مورد مطالعه و بررسی قرار داد و آن‌ها را پس از جمع‌آوری و تألیف و تنقیح، به صورت یک قانون واحد درآورد [ایران از نظر خاورشناسان، ۱۳۳۵: ۱۴۰؛ خدادادیان، ۱۳۷۸: ۲۷۳-۲۵۳]. در این زمینه، او نه تنها قوانین موجود در پارس، بلکه بسیاری از قوانین رایج در میان اقوام گوناگون

درون امپراتوری هخامنشی را به شکل مدون درآورد و به کارگزاران و شاهان دست‌نشانده‌ی خود فرمان داد تا آن‌ها را در میان رعایای ساکن در آن سرزمین به اجرا درآورند.

این اقدام، از یک سو عاملی در جهت تحدید قدرت خودسرانه‌ی او بود و از سوی دیگر، موجب می‌شد تا قوانین صادره از جانب او، در میان رعایا با شدت و قدرت هرچه بیشتر اعمال شود [رجایی، ۱۳۷۵: ۹۵]. چنان‌که خود داریوش اول در

یکی از کتیبه‌هایش آورده است: «سراسر، هر کس در جای خود است. از قانون من می‌ترسند، تا توانا تر ضعیف‌تر را نزند و هلاک نسازد» [شارپ، ۱۳۴۶، کتیبه‌ی داریوش اول در شوش (Dse)، بند ۴]. هم‌چنین، خود شاهان هخامنشی نیز به ناچار می‌باید در برابر قوانین و احکامی که خود منشأ صدور آن‌ها بودند، تمکین کنند و از آن سرپیچی نکنند؛ زیرا طبق سنت جاری در آن عصر، شایسته نبود که شاهان فرمان‌های خود را نقض کنند و به وعده‌های خود وفا نکنند. چنان‌که در «تورات» آمده است: «بدان که قانون مادیان و فارسیان

این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید، تبدیل نشود» [تورات، کتاب دانیال، باب ۶، آیه ۱۶].

در نتیجه می‌توان گفت که شاهان هخامنشی در نگاه اول و به ظاهر، در کشور تحت فرمان خویش از قدرت و اختیارات نامحدودی برخوردار بودند، اما در عمل عوامل بازدارنده‌ی متعددی، هم‌چون خاندان شاهی، اشراف، دین، آداب و رسوم اجتماعی و قوانین ناشی از آن‌ها، اقدامات و عملکردهای آنان را تحت کنترل خویش در می‌آوردند و شاهان مذکور نیز به ناچار ملزم به رعایت آن‌ها بودند.

پی‌نوشت

1. kassandane
2. Atosa
3. prisatis
4. Intafarnes
5. Ketesias
6. Bagabuxsh
7. krozos
8. Histice
9. Militus
10. temistokles
11. Democedes
12. patriarch
13. xeniphon
14. mandane
15. Astiages

منابع

۱. شارب، رلف نارمن. فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی. از طرف شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی. شیراز. ۱۳۴۶.
۲. آتیل. پارسی‌ها. ترجمه‌ی محمدعلی اسلامی ندوشن (ضمیمه کتاب ایران لوک پیر). نشر پرواز. تهران. ۱۳۷۰.
۳. هرودوت. تواریخ. ترجمه‌ی ع. وحیدمازندرانی. انتشارات دنیای کتاب. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۸.
۴. مشکور، محمدجواد. «مقام شاه در ایران باستان». مجله‌ی بررسی‌های تاریخی. شماره‌ی ۱ و ۲. بهار-تابستان ۱۳۴۵.
۵. پلوتارک. حیات مردان نامی (ج ۴). ترجمه‌ی مهندس رضا مشایخی. انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۳۶.
۶. کسنوفون. آناکسیس. ترجمه‌ی احمد بیرشک. انتشارات کتاب سرا. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۵.
۷. کورت، آملی. هخامنشیان. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر. انتشارات ققنوس. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۸.
۸. ویسهورف، یوزف. ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ بعد از میلاد). ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر. انتشارات ققنوس. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۷.
۹. رجایی، فرهنگ. تحول اندیشه‌ی سیاسی در شرق باستان. نشر قومس. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۵.
۱۰. بریان، پی.یر. تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کوروش تا اسکندر) (ج ۱). ترجمه‌ی دکتر مهدی سمسار. انتشارات زریاب. تهران. چاپ دوم. ۱۳۵۹.
۱۱. داندامایف، م. آ. تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان. ترجمه‌ی میرکمال نبی‌پور. نشر گستره. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۶.
12. Gershevitch, Ilya. "ed": History of IRAN. cambridge university press. 1933. vol 2. p. 217.
۱۳. یوستی، فردیناند. یک روز از زندگانی داریوش. ترجمه‌ی رضازاده شفق. از نشریات کمیسیون مطبوعه مجلس. تهران. ۱۳۱۴.
۱۴. کتخ، هایدماری. از زبان داریوش. ترجمه‌ی پرویز رجبی. نشر کارنگ. تهران. چاپ چهارم. ۱۳۷۷.
۱۵. هگل، گ. و. عقل در تاریخ. ترجمه‌ی حمید عنایت. مؤسسه‌ی انتشارات علمی دانشگاه صنعتی. تهران. ۱۳۳۶.
۱۶. هیگنت، چالز. لشکرکشی خشایارشا به یونان. ترجمه‌ی خشایار بهاری. نشر کارنگ. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۸.
۱۷. پیرنیا، حسن. ایران باستان (ج ۱). انتشارات دنیای کتاب. تهران. چاپ پنجم. [بی‌تا].
۱۸. داندامایف، م. آ. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. ترجمه‌ی روحی ارباب. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۳.
۱۹. دیاکونوف، ا. م. تاریخ ماد. ترجمه‌ی کریم کشاورز. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی تهران. چاپ سوم. ۱۳۷۰.
۲۰. احتشام، مرتضی. ایران در زمان هخامنشیان. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. تهران. چاپ اول. ۱۳۵۵.
۲۱. شعبانی، رضا. مبانی تاریخ اجتماعی ایران. نشر قومس. تهران. چاپ اول. ۱۳۶۹.
22. Tseretli, c.v. The Achaemenid state and word civilization. ACTA IRANICA. biblio theque, pahlavi, thehran-liege. 1974. vol. 1, p. 105.
۲۳. مهرگان، هوشنگ. جهان‌بینی ایرانی (دفتر اول-جهان‌بینی ایرانی بر پایه‌ی سرودهای گاهان). انتشارات دانشگاه تبریز. تبریز. چاپ اول. ۱۳۵۱.
۲۴. ادی، ساموئل. ک. آیین شهرسازی در شرق. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۴.
۲۵. صفا، ذبیح‌الله. شاه در تاریخ و ادب ایران. انتشارات هنرهای زیبای کشور. بی‌تا.
۲۶. رضاقلی، علی. جامعه‌شناسی خودکامگی (تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش). نشر نی. تهران. چاپ هشتم. ۱۳۷۷.
۲۷. فیثاغورث. سیاحت‌نامه. ترجمه‌ی یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک). مطبوعه مجلس. تهران. ۱۳۱۴.
۲۸. مجتبی، فتح‌الله. شهرزیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. انتشارات فرهنگ ایران باستان. تهران. چاپ اول. ۱۳۵۲.
۲۹. فرای، ر. ن. میراث باستانی ایرانی. ترجمه‌ی مسعودرجب‌نیا. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ پنجم. ۱۳۷۷.
۳۰. صفا، ذبیح‌الله. آیین شاهی در ایران. انتشارات دانشگاه تهران. تهران. چاپ اول. ۱۳۴۶.
۳۱. ساینکس، سرپرستی. تاریخ ایران. (ج ۱). ترجمه‌ی سیدمحمدتقی فخرداعی. نشر زوار. تهران. چاپ دوم. ۱۳۳۵.
۳۲. کناوت، ولفگانگ. آرمان شهرسازی ایران باستان (از کسنوفون تا فردوسی). ترجمه‌ی سیف‌الدین نجم‌آبادی. اداره‌ی انتشارات وزارت فرهنگ و هنر. تهران. ۱۳۵۵.
۳۳. تورات. کتاب دانیال نبی، باب ۶، آیه‌های ۱۴ و ۱۶.
۳۴. ارسطو. سیاست. ترجمه‌ی حمید عنایت. انتشارات سهامی کتاب‌های جیبی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۴۹.
۳۵. کسنوفون. کوروش‌نامه. ترجمه‌ی مهندس رضا مشایخی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۵۰.
۳۶. عنایت، حمید. نهاد و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام. با تصحیح و مقدمه‌ی دکتر صادق زیباکلام. انتشارات روزنه. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۸.
۳۷. بویس، مری. تاریخ کیش زرتشت: هخامنشیان (ج ۱). ترجمه‌ی همایون صنعتی‌زاده. انتشارات توس. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۵.
۳۸. خدادادیان، اردشیر. «داریوش چه کسی بود و چگونه به قدرت رسید؟» پژوهش‌نامه‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی. شماره‌ی ۱۸. زمستان ۱۳۷۴.
۳۹. آراسته‌خوی، محمد. «فرهنگ معنوی و ایدئولوژی حاکم بر تفکرات عصر هخامنشی». سخن‌رانی‌های سومین اجلاس‌هی کنگره تاریخ و فرهنگ ایران (تاریخ و فرهنگ ایران در زمان هخامنشیان). انتشارات اداره‌ی کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر. تهران. آبان‌ماه ۱۳۵۳.
۴۰. افلاطون. قوانین (جلد هفتم دوره‌ی آثار). ترجمه‌ی محمدحسن لطفی. انتشارات خوارزمی. تهران. ۱۳۵۷.
۴۱. ایران از نظر خاورشناسان. ترجمه‌ی با حواشی از دکتر رضازاده شفق. انتشارات اقبال. تهران. چاپ اول. ۱۳۳۵.
۴۲. خدادادیان، اردشیر. هخامنشی‌ها. انتشارات به‌دید. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۸.